

# یک سفر عسلی به

## لِیَاسِر

نویسنده:

وحیده فاضلی زور

(شایلی)

سرشناسه

فاضلی پور، وحیده، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور: یک سفر عسلی به لپاسر/ نویسنده وحیده فاضلی پور (شایلی).

مشخصات نشر

اصفهان: هرمان، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری

۶۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک

۹۷۸-۶۲۲-۶۱۳۴-۵۵-۲: ۲۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: فاضلی پور، وحیده، ۱۳۵۹ - -- خاطرات

موضوع

اشکورات

موضوع

Eshkavarat Region (Iran).

رده بندی کنگره

۱۳۹۷ ۷ س ۲/۱۶۶۵۱ SR:

رده بندی دیویی

۹۵۱/۸۴۳۰۴۲:

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۸۵۶۰۱



اصفهان - خیابان چهارباغ بالا - نرسیده به زمزم - پلاک ۴۱: شماره تماس: ۰۹۱۳۱۱۷۲۶۴۲

نام کتاب: یک سفر عسلی به لپاسر

نویسنده:

نوبت چاپ:

وحیده فاضلی پور (شایلی)

اول

مدیر تولید:

سال چاپ:

سید محمد رضا سمسارزاده

۱۳۹۷

صفحه آرا: اکرم ملک نژاد

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

طراح جلد: دانیال نصر اصفهانی

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

پایگاه اینترنتی:

شماره استاندارد بین المللی کتاب:

۹۷۸-۶۲۲-۶۱۳۴-۵۵-۲

www.iranpub.com

«کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ و مخصوص پدیدآورنده است»

## سخن نویسنده

من؛

یک زن پاییزی ام که، صبحدم روز عاشورای سال یک هزار و سیصد و پنجاه و نه، از دنیای درونی مادرم، سفر کرده و در آغوش گرمش جای گرفتم.

من از شیرهای جان مادری، نوشیدم که همواره قلبش، برای دین و ایمانش، براء، سرزمین اجدادی‌اش، برای وطنش و نیز هم‌وطنانش می‌تپید.

من؛ یک زن پاییزی‌ام...

در فصل خزان چشم به جهان گشودم ولی؛ چشمانم را یارای دیدن خزان سرزمینم نبوده، نیست و نخواهد بود!  
حال سرزمین من، باید که همیشه بهاری بماند!  
ایرهای آسمانش ببارند و کوه‌های افراشته‌اش، سرپوشیده از برف باشند.

رودخانه‌هایش پر آب و روان به‌سوی دریا ختایز بروند!

بلبلانش نغمه‌سرایی کنند و درختانش شکوفه دهند!

من؛ یک زن پاییزی‌ام...

زنی که سال‌هاست در سه‌ماهه‌ی پاییز، روی برگ‌های خش‌کیده‌ی ریخته بر زمین، قدم گذاشته درحالی‌که؛ خش‌خش خرد شدشان را هم می‌شنیده اما؛ به امید رسیدن بهار، سرمای زمستان را هم، پشت‌سر گذاشته است!

## ۱۶/ یک سفر عسلی به لپاسر

من؛ یک زن پاییزی ام...

یک زن که اگرچه سهم خودش همان نهم باران پاییزی باشد ولی؛  
برای مردم سرزمینش، باران خیروبرکت الهی را می‌خواهد که چون سیلی  
سوارشان سازد!

من؛ یک زن پاییزی ام...

رازم این است که؛ علی‌رغم آنچه از سوز سرما حس کرده و در خود  
می‌لرزد اما؛ گرمای آتشین مردادماه شمال را برای هم‌وطنانم می‌پسندم  
تا برنج‌های کاشیده در ثالیزار زندگی‌شان، از خامی درآمده و پخته شود!

من؛ یک زن پاییزی ام...

از وطن می‌گویم...

از سرزمینم...

از ایرانم...

از...

من؛ یک ایرانی ام...

من... یک عاشق ایرانی‌ام که خاک آن را برایش را، آسمان و  
آب‌هایش را عاشقانه دوست می‌دارم!

ایران؛ خانه‌ی من است!

ایرانی؛ هم‌خانه‌ی من است!

اصلاً؛

ما همگی... یک خانواده‌ایم!

ما... یک خانواده‌ی بزرگ ایرانی‌ایم!

چه فرقی دارد که در کجای این کشور پهن‌اور زندگی کنیم؟

چه تفاوتی دارد که در چه شرایطی گذران عمر نماییم؟

## یک سفر عسلی به آپاسر / ۷

مهم؛ جای جای این سرزمین است که متعلق به نام ایرانی و ایران است!

مهم؛ احساس تعلق و دلبستگی به نام ایران است...  
مهم؛ جان فشانی برای سربلندی و ماندگاری ایران است...  
مهم...

من؛ یک زن پاییزی ام...  
نه، انخارم ایران است!  
نه هستی ام در ایران است!  
من... م ولد ایسم  
من... متولد تهرانم  
من... بزرگ شد در شمال  
من...

یک تهرانی... یک شمالی... یک ...

من؛ یک ایرانی ام!

من؛ یک زن پاییزی ام...

سال هاست که قلم در دست دارم و می نویسم...

این بار، اما؛

برای ایرانم، می نویسم.

از شمال، برای تان می نویسم.

از گیلان... از رودسر...

از اشکوراتش... از... دشت لپاسرش!

آری، این بار؛ من می نویسم از کوه های سربلندش!

از قلعه ی سر به فلک کشیده ی سماموس... از سفر به دامنه اش!

## ۸ / یک سفر عسلی به لپاسر

از این ها می نویسم تا، بخوانید و بدانید که برای دیدن زیبایی های جهان، سرزمین مان ایران، خود همچون تابلوی نقاشی شده ی هنرمندانه ایست که؛ آفریدگار بی همتا، تنها خالق آن است!

آری، این من؛ زن پاییزی...

در این سفرنامه، برای تان از سفری می گویم و می نویسم که دستارردش برای من، یار ارزشمند بود.

این سفرنامه، یک سفرنامه ی واقعیست و بنابراین؛ هیچ جای آن، به هیچ وجه، قصه ی ساختگی ذهن این جانب نبوده است.

این سفر؛ دوازده سال، پیش از این، از شهرستان رودسر به مقصد لپاسر، آغاز شد.

من و همسرم به همراه شش نفر از دوستان و عزیزان مان، قدم در مسیر سفر گذاشته و به سلامت تجربه اش کردیم.

در این سفرنامه، اطلاعاتی مختصر و درجین حال مفید از جغرافیای منطقه و نیز، تا حدودی از دیدنی ها و نقاط خاص و محصولات آن، مطرح شده است که البته؛ بیشتر آن ها برای بومیان از جا خصوصا بزرگان و ریش سفیدان عزیز و همچنین در حد کامل با جزئیات؛ بی رویه و مؤولان و محققان، نویسندگان محترم و صاحبان گرامی علوم جغرافیایی - تاریخی این منطقه از ایران زمین، پوشیده نیست و در بیشتر مقالات و کتاب های معتبر و ارزشمند مربوطه، توسط بزرگان این عرصه، در موردشان، به صورت دقیق و تخصصی، بسیار نوشته شده است.

تمام سعی بنده نیز، بر این اساس بوده است که درباره ی هرآن چه در قالب داستان (در بعضی قسمت ها)، از زبان نویسنده که خود در سفر بوده ام، همسفران، بستگان و شنیده های قبلی، (در این باره) می نویسم و

می‌خوانید؛ به‌درستی تحقیق کرده و تا حد امکان از صحت آن مطمئن باشم. به‌همین دلیل؛ علاوه بر شنیده‌ها و دانسته‌های پیشین از طریق جناب آقای «حاج پرویز قاسمی جیردهی»؛ دایی محترم همسرم، به‌عنوان سرشناس بومی و نیز، کسی که پیر ییلاقات و قشلاقات آن خطّه از سرزمین شمال و بسیار مطلع هستند، باز هم اطلاعاتم را، در قالب مطالعه و تحقیق رسمی‌تری، کنترل و تکمیل نموده؛ ضمن بهره‌مندی، آن‌چه در بیان ایشان که عمری در اشکورات و ارتفاعات سماموس و جواهرده رانم، طلوع و غروب خورشید را شاهد بوده‌اند و سایر منابع مورد بررسی، مشابه و مشترک است؛ به‌قدری که در گفتگوهای میان داستانی در این سفرنامه اقتضای می‌کند، صرفاً به نیت اشتراک گذاشتن با علاقه‌مندانی همچون خود جهت آشنایی و خدماتی با آن نواحی) به نگارش درآوردم.

باین حال؛ در همین ابتدای سخن با احترام به همه‌ی بزرگان و صاحبان اثر در زمینه‌های مورد بحث و موضوعات مختلف اما؛ مربوط به این منطقه‌ی خاص، لازم دانسته و عرض می‌نمایم که باوجود همه‌ی توجه، ریزی‌نی، دقت و عشقی که در پدیدآوردن این سفرنامه؛ به منظور تقدیم حضور شما خوانندگان گرامی و خصوصاً شمالی‌های عزیز، داشتم؛ اگر با هرگونه نقصان یا اشتباه در بیان مطالب از سوی این جانب مواجه شدید، به بزرگواری خود بخشیده و مطمئن باشید که ناخواسته یا نادانسته بوده است.

بازهم؛ لازم به تأکید است که این کتاب صرفاً داستان واقعی یک سفر می‌باشد و بیان توضیحاتی درباره‌ی آن خطه‌ی شمالی سرزمینم؛ (که بین هردو تحقیق بومی - محلی و مطالعات کتابی و حتی اخبار موجود، مشابه و مطرح‌شده دیدم و به‌تصورم آمد که نگارش آن در محدوده‌ی داستان،

مفید و جذاب باشد) به منظور شناخت بهتر عزیزان خواننده از مکان‌های مورد بحث بوده است و هیچ‌گونه ادعای دیگری در این مورد ندارم. چه بسا که خود بالاخص از کتاب ارزشمند جغرافیای تاریخی اشکور (با نگاهی گذرا به جواهر دشت)<sup>۱</sup> بسیار بهره برده‌ام و خصوصاً در بیان موقعیت جغرافیایی، عجایب هفتگانه‌ی اشکور و معرفی گیاهان دارویی، درختان منطقه، جنگل‌ها و برخی مشخصات روستایی، با احترام فراوان به مؤلف گرامی و اربابان یادشده، ایشان، و عرض سپاس و قدردانی از زحمات‌شان در تألیف این اثر ماندگار، آن کتاب را مرجع قرار داده و تا حد امکان موارد مورد استفاده را در صفحات، حتی؛ در قالب محاورات خودمانی شخصیت‌های سفرنامه، مشخص نموده‌ام. بر همین اساس؛ این جانب، توضیحات فوق را لازم به ذکر دانستم تا روشن باشد که از آن کتاب ارزشمند و مفید، مستفیض شده‌ام و بتوانم به طریقی مطمئن، آن چه شنیده و از طرق مختلف خوانده بودم را، تکرار و به اشتراک گذارم.

همچنین؛ با کتاب ارزشمند دیگری، تحت عنوان (جامعه روستایی اشکور)<sup>۲</sup> «رحیم آباد» «مرحوم محمد قلی صدر اشکور» که به کوشش آقای «محمد علی جهانبخش» از ایشان به یادگار مانده است، آشنا و سودمند گردیدم. قرین رحمت الهی روح‌شان شاد؛ نام و یادشان برای باد.

۱ یگانه چاکلی، حسن؛ جغرافیای تاریخی اشکور (با نگاهی گذرا به جواهر دشت)؛

انتشارات تابان؛ تهران-۱۳۸۱

۲ صدر اشکوری، محمدقلی؛ جامعه روستایی اشکور (رحیم آباد)؛ انتشارات نستعین؛

رامسر-۱۳۹۷

در لابلای کلمات این سفرنامه از مرحوم شدگان و نیز، کسانی یاد کرده‌ام که، متأسفانه؛ امروز دیگر، در میان ما نیستند.

از مرحوم «حاج محمد آقای ویشکی» پدر بزرگ (پدری) همسر و از مرحوم «عبدالحسین قاسمی جیردهی» معروف به «الله بداشت حسین»؛ پدر بزرگ (مادری) همسر نام برده‌ام که، امیدوارم روح‌شان شاد بوده و در آرامش الهی بسر برند.

خانگی ییلاقی واقع در جیرده، که شب اول سفرمان در آن سپری شد، متعلق به مرحوم «احمد قاسمی جیردهی» پدر حمید، یکی از هم‌سفران و البته بستگان، بوده است که مدت‌ها بعد از آن سفر، از دنیا رفتند. هنوز هم پس از دشت چمنین سال، لطف و صمیمیت آن مرحوم در خاطرم باقی‌مانده است.

خانه‌ی گرم‌شان، دوش، در مسیر رفت و برگشت، استراحتگاه امن و آرام ما قرار گرفت. دعا می‌کردم که در راه امن آمرزش الهی، سرشار از رحمت و آرامش ابدی باشند.

همچنین در بخش پایانی با احترام، از مرحوم آقای «حاج تقی قاسم نژاد» معروف به «آقا تقی» مهربان، نوشنه‌ام که در زمان سفر ما به لپاسر، هنوز در قید حیات بودند و چنان‌که در سفرنامه آمده است، افتخار دیدارشان را پیدا کردم.

به دلیل آن‌که نمی‌خواستم در حقایق سفر، دستی بردم، بنابراین؛ نام و یاد هم‌صحبتی با ایشان را همان‌طور که اتفاق افتاده بود، در سفرنامه‌ام گنجاندم تا خاطره‌ی حضور و دیدارشان در آن دشت، نه‌تنها برای من که برای همه‌ی مسافران و مهمانان آن خانه‌های سنگی، به یادگار ثبت شود.

## ۱۲/ یک سفر عسلی به لپاسر

حتی بسیاری از کوه‌نوردان فاتح قله‌ی سماموس نیز، تجربه‌ی استراحت یا اقامت در چهاردیواری‌های سنگی «آقا تقی» مرحوم را داشته‌اند و طعم چای ذغالی خوش عطری که چاشنی‌اش؛ (قلب) مهربان این مرد کوهستان، بجای (قند)، بوده است را چشیده‌اند.

آه دیوارم، شیرینی داستان این سفر که از عمق جانم، به عشق وطنم، برای شما بیان کرد و نوشته‌ام، بر کام جان شما نیز بنشیند و تأثیرگذار باشد.

هر زمان، در هر نقطه از دنیا که هستید؛ نام ایران را با افتخار بر زبان آورید و تا حدی که در توان دارید، برایش افتخار آفرینی کنید.

فرهنگ اصیل انسانی و ایرانی را، حتی؛ در جزئیات رفتار و کردارتان به کار بندید. برای میهن‌تان قدم‌ها، شتاب بردارید.

مطمئن باشید که نفس کشیدن و نیز، تلاش برای بهتر زیستن؛ در سرزمین اجدادی‌مان، تحت هر شرایطی؛ سخت یا آسان، بسیار ارزشمند است.